

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

جلوه‌های مفهوم کودک در قصه‌های مجید اثر هوشنگ مرادی

فائزه محمدی

کارشناس رشته آموزش ابتدایی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد قصر شیرین.

ایمیل: Faezemohammadi1333@gmail.com

چکیده:

مفهوم کودکی از جمله مفاهیم پیچیده و اساسی در حوزه علوم مرتبط با کودکان به شمار می‌رود. کودکی دوره‌ای از زندگی انسان محسوب می‌شود که با علایق، نیازها و سطح درکی متفاوت از بزرگسالان تعریف می‌شود. مفهوم کودکی بنابر محیط اجتماعی، شرایط زیستی، وضعیت فرهنگی، موقعیت اقتصادی و دوره زمانی متفاوت، معناهای متفاوت پیدا می‌کند. در واقع کودکی مفهومی متغیر است که رابطه مستقیمی با محیط اجتماعی هر دوره‌ای دارد. جهان داستان که از روزنه چشم یک کودک بیان می‌شود و یا شخصیت اصلی آن کودک است، می‌تواند بستری مناسب برای شناخت کودک و مفهوم کودکی فراهم آورد. هوشنگ مرادی یکی از نویسندگان مطرح در زمینه ادبیات داستانی به ویژه ادبیات کودک است که به طرز عجیبی مورد توجه مخاطبان، کودک و بزرگسال قرار گرفته است در این پژوهش «جلوه‌های مفهوم کودک براساس داستان قصه‌های مجید اثر هوشنگ مرادی (کرمانی)» بررسی شده است.

واژه‌گان کلیدی: کودک، هوشنگ مرادی، داستان.

مفهوم کودکی:

کودکی دوره‌ای از زندگی انسان محسوب می‌شود؛ که معمولاً در مقایسه با بزرگسالی تعریف می‌شود. در این دوره، کودک نه تنها از حیث جسمانی با بزرگسالان خود متفاوت است. بلکه از نظر احساسات، و هیجانات، قدرت تفکر و تخیل نیز با آنان تفاوتی قابل ملاحظه دارد. به طوری که درون هر کودک شخصیتی فردیت یافته، منحصر به فرد و خاص وجود دارد که مفهوم کودکی را از سایر مفاهیم متفاوت می‌کند.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«از منظر علم جامعه‌شناسی، دوران کودکی یک پدیده نیست. بلکه یک مفهوم است. در واقع پیش از آن که وجود خارجی داشته باشد، تصویری است که در ذهن مردم جوامع مختلف شکل می‌بندد. دوران کودکی نه یک مفهوم ثابت که مفهومی متغیر است، یعنی با توجه به تجربیات مردم هر جامعه، ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن جامعه در ذهن مردم شکل گرفته و تبلور پیدا می‌کند» (شاه آبادی، ۱۳۸۲: ۴۶).

به عبارت دیگر، تلقی ما از مفهوم کودکی، با هنجارها و معیارهایی همساز است که برای خود و جامعه خود برگزیده‌ایم و می‌کوشیم ضمن بدیهی جلوه دادن آن‌ها، کودکان را نیز به سمتشان هدایت کنیم (مه‌دی‌ان، ۱۳۸۴: ۱۳۸).

«کودک مفهومی است که مصداق‌های محدود در گروه‌های سنی ویژه ای دارد. اما کودکی جوهره ای است که می‌تواند در وجود آدم‌هایی باسنین مختلف یافت شود. می‌توان گفت جوهره کودکی در وجود همه انسان‌ها وجود دارد؛ منتها این گوهر ناب که به مقوله‌های فطری تجانس دارد، مورد غفلت اغلب ما آدم بزرگ‌ها قرار گرفته و غبار فراموشی بر آن‌ها نشسته است» (حجوانی، ۱۳۷۸: ۳).

خلاصه داستان قصه‌های مجید

هوشنگ مرادی کرمانی این کتاب را در سال ۱۳۵۳ نوشته «قصه‌های مجید» به زبان صمیمی و دوست‌داشتنی نگارش شده و روایتگر لحظاتی از زندگی نوجوانی به نام مجید است. بعدها مجموعه‌ی تلویزیونی از روی آن ساخته شد که در سال‌های اخیر در برنامه‌ی کودک و نوجوان از صدا و سیمای ایران پخش شد. از شخصیت‌های اصلی این کتاب و مجموعه، می‌توان به «مجید» و «بی‌بی» اشاره کرد. مجموعه‌ی تلویزیونی «قصه‌های مجید»، از محبوبیت خاصی در میان کودکان و نوجوانان و حتی بزرگسالان برخوردار شده بود. کارگردان این مجموعه تلویزیونی، کیومرث پور احمد، کارگردان نام‌آشنای ایرانی است «قصه‌های مجید» جایزه‌ی کتاب برگزیده سال ۱۳۶۴ را به خود اختصاص داده و تا سال ۱۳۷۳، دوازده بار تجدید چاپ شده است.

«قصه‌های مجید» شامل ۳۹ داستان است که هر کدام موضوع خاصی را دنبال می‌کند. شخصیت اصلی داستان پسرک بازیگوش، لاغر و عاشق کتاب و گریزان از ریاضی را به تصویر می‌کشد. «قصه‌های مجید» حوادث زندگی یک پسر بچه نیمه روستایی، به ابعاد گسترده‌تری، سوق می‌دهد که یکی از آنها اشاره به زندگی خود نویسنده و تلاقی شخصیت او با «مجید» است که از اولین داستان، آغاز می‌شود. به عبارت دیگر، خاطرات مجید و نویسنده در هم تنیده شده و انتخاب زاویه دید اول شخص، پیوند

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

هنری و دو پهلوی آن را محکمتر نموده است. در اوایل داستان عاشق کتاب مجید به طور تصادفی، در مغازه ای به قسمتهایی از یک کتاب دست می یابد و سرنوشت او از همین جا شکل می گیرد (سلاجقه، ۱۳۸۳: ۱۹۳).

مرادی کرمانی در این مجموعه داستان، پسری کرمانی را تصویر می کند که لاغر است و سیاه و شیطان و عاشق کتاب و بیزار از ریاضی. «مجید» مرادی کرمانی، نوجوانی است مهربان و با اعتماد به نفس بسیار بالا، که همیشه می خواهد کمک کند ولی کارها را خراب تر می کند و جان «بی بی» را به لبش می رساند و دست آخر بخاطر دل مهربانش قضایا به شکلی خوب تمام می شود. قصه ها، هرکدام موضوع خاصی دارند و غالباً با ایجاد مشکل خاصی قصه شروع می شود و با پیگیری های مجید و دردمسهرایش برای حل مسئله ادامه می یابد و نهایتاً مسئله به نحوی که همیشه هم خوشایند نیست، تمام می شود. چیزی که این قصه های ساده و سر راست را خواندنی کرده است، دلسوزی ها و شیطنت های بچه گانه و از سر صداقت مجید است، که خواننده را با خود همراه می کند. شخصیت های اصلی این قصه ها مجید و بی بی (مادربزرگ مجید) هستند که با هم زندگی می کنند. موضوع هم اتفاقات روزمره ی زندگی این دو نفر است.

تحلیل داستان:

۱. سادگی و زود باوری کودک

در قسمتی از داستان معلم به شوخی به مجید می گوید اگر بی بی ات ژاکت می بافد برای ما هم یکی بیافد. سادگی و زود باوری مجید باعث می شود که این حرف معلم را جدی بگیرد و برای رسیدن به هدف، گاهی به ناچار دروغ را چاشنی سخنان خود کند. «بی بی گفت: «مگر تو رفتی تو مدرسه همه چیز زندگی ما را به معلم تان گفتی» گفتیم: «خوب، اگر نمی گفتیم، نمی شد. معلم مان از من خواست که همه چیز را بگویم» و بعد از خودم در آوردم که «معلم مان گفته که اگر برایش ژاکت نبرم، دیگر سر کلاس راهم نمی دهد.» این حرف را برای این از خودم در آوردم که بی بی عیب و ایرادی نگیرد و پای ژاکت آقای احمدی، که او را خیلی دوست داشتیم، سفت بشود. بی بی هم، که زن ساده و بی شیله پیله ای بود، قبول کرد. خیال کرد که معلم های امروزی مثل ملامکتبی های قدیم، توقع عجیب و غریب از بچه ها دارند» (۳۵). نهایتاً با اصرار مجید و جدیت او و این که نمونه ای از لباس آقای احمدی را می دزد به خواسته خودش می رسد. «دسته گل هایی که مجید به آب می دهد، بیشتر به علت کنجکاوی کودکانه، صداقت و آرزویش برای «جدی گرفته شدن» است ولی در بیشتر موارد، با بدشانسی مواجه می شود. این بدشانسی ها گاهی،

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

وضعیت ترجم انگیزی برای او ایجاد می کنند و خواننده را به همدلی وا می دارند» (همان: ۱۱۳). البته بسامد و نمونه سادگی شخصیت مجید در داستان به وفور دیده می شود که فقط به یک نمونه آن اشاره شده است.

۲- فقر و تنگدستی:

یکی از آرزوهای مجید داشتن ظاهری آراسته است اما به دلیل تنگ دستی و وضعیت بد معیشتی و مالی گاه این آرزوی بچگانه مجید به واقعیت تبدیل نمی شود.

«بی بی خدیامرز، از پر چارقدش یک اسکناس مچاله شده، پنج قرانی درآورد و گذاشت جلوی آینه، دست مرا گرفت و کشید برد از دکان بیرون. بین راه، از زور ناراحتی، بازوی مرا نیشگونی سوزنده و حسابی گرفت و گفت: «می بینی بابت کله صاحب مرده تو من بیچاره چقدر باید پول بدم؟» (همان: ۷۲) مجید عاشق خواندن کتاب است ولی، اوضاع بد اقتصادی او را از خواسته اش دور می کند و بی بی دوست دارد او را در نزدیک ترین مدرسه کناز منزلشان ثبت نام کند ولی چون مدرسه خصوصی است و هزینه اقتصادی آنها کفاف این مهم را نمی دهد این موارد مجید را از خواسته ها و آرزوهای کودکانه اش دور می کند.

مجید با تمام نداری و بی کسی کنار می آید. او عزت نفس بالایی دارد و نمی خواهد کسی از روی ترجم و دلسوزی با او برخورد کند. سخنان همسر خیاط در مورد او و زندگی اش او را از پوشیدن کتی که خیاط برای او دوخته بود، متنفر می کند. «الحق، کت را خوب درست کرده بود، اما نمی دانستم چرا وقتی می پوشیدمش روی تن و شانه هام سنگینی می کرد. ارزش خوشم نمی آمد. حتی صبح روز عید نپوشیدمش. یک جوروی بود. کوچکم می کرد به فکرم می انداخت. از خودم بدم می آمد» (همان: ۵۶۹).

۳- تنهایی مجید

مجید و بی بی تنها، و به دور از هیاهو با هم زندگی می کنند. یک اتفاق تازه می تواند زندگی آن ها را تغییر دهد. آمدن دایی، فضای خانه را بسیار شاد و پرهیجان می سازد و به آن ها روحی دوباره می بخشد. «آمدن یک آدم تازه به خانه مان، زندگی مان را از این رو به آن رو می کرد و از یک نواختی و بی رنگی در می آورد. از تنهایی در می آمدیم. روزی که دایی با چمدان و بار و بندیلش، خسته و کوفته و خاک آلود آمد، بغلش کردیم، و هر سه مان، من، بی بی و دایی، از خوشحالی هق هق زدیم زیر گریه... نتوانستم زیاد پهلویش بنشینم، خوشحالی بزرگ تر از تن و قلبم بود، می خواستم بریزمش بیرون، پریدم رو چرخ و زدم به کوچه و خیابان و تند و تند رکاب می زدم و ویراژ می رفتم و خیال می کردم همه بچه های شهر دایی شان از سفر آمده و باید خوشحال باشند...» (همان: ۲۰۴).

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۴- تشویق و تحسین

مجید همیشه دوست دارد سری میان سرها درآورد و مایه افتخار خود و بی بی باشد. تنها راهی که می‌داند او را به هدفش می‌رساند، شاعری و نویسندگی است. با پی گیری بسیار یکی از شعرهایش در روزنامه چاپ می شود و به اولین و بزرگ ترین فتح زندگی اش دست می یابد. «شعر و عکس من تو این مجله چاپ شده. شما اون رو خریدین. از شما ممنونم. ببینین این عکس منه. این هم شعرمه. خودم شعر رو گفتم. می خوانین بلند بلند براتون بخونم؟ من شاعرم. معروف شدم. شما الان روبه روی شاعری وایستادین که تو مجله مورد علاقتون شعرش چاپ شده. خوشا به حالتون» (همان: ۴۶۲).

آن چه به مجید نیرو و انرژی می دهد، تشویق و تحسین اطرافیان است. اما رفتار آن ها خلاف آن چیزی است که مجید انتظار آن را دارد. «... عجیبه که من ندیدم. خب، خب، ان شالله که معروف می شی. برای اول کار، بد نیست. اما، نباید دلت را به این چیزها خوش کنی. وقتی ان شالله به سن کمال رسیدی می فهمی که خیلی چیز مهمی هم نبوده. البته باید بیشتر مطالعه کنی. زیاد هم در بند چاپ کردن شعرهایت نباش تا پخته و مسلط شوی. این مجله ها جوانان را اینجور خراب می کنند. هرچه آمیز کمال بیشتر حرف می زد، دلم بیشتر خالی می شد. هر کلمه اش مثل پتک می خورد تو. کله ام. یواش یواش بادم خوابید» (۴۷۱). تنها کسی که مجید را دلگرم می کند، بی بی است. او دوست دارد مجید هنری داشته باشد تا به آن افتخار کند. «صدای گُرگُر قلیان کشیدن بی بی می آمد و من می نوشتم. خدایا، با کیف به قلیانش پک می زد و رفته بود تو نخ من، گاهی استکانی چای می گذاشت جلوم و می گفت «بنویس مادر! بنویس می دونستم تو آخرش خوب می شی. خداکنه چشمت نزنن. تازه این اول کاره، آخرش تو این کار یه چیزی می شی و نونت می ره تو روغن. خدا می دونه چه قدر پات زحمت کشیدم» و پشت بندش سرتکان می داد و ضرب المثل می آورد می گفت «تاگوساله گاو بشه، دل صاحبش آب می شه» (همان: ۱۵۲).

۵- همدلی و همراهی بی بی و مجید

بی بی در تمام لحظات زندگی همراه شفیق و یاور فداکار مجید است. او اجازه نمی دهد مجید درد یتیم بودن را حس کند. همه کس و همه چیز مجید اوست. «بی بی این اواخر تا شستش خبردار می شد که می خواهم بروم سر حل کردن مسئله، خودش، بدون این که من حرفی بزنم، بی رودربایستی، جوراب هایش را می کند، می نشست روی زمین، روبه روی من، دو تا پاهاش را می گذاشت دو طرف دفترچه ریاضی و می گفت: «زود حسابتو کن، من هزار جور کاردارم. می خوام پاشم برم پی بدبختیم.»

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

حالا می فهمم که بی بی بیچاره هم پای خوب شدن ریاضی من زحمت بیهوده فراوانی کشید و آخرش هم این آرزو را از دنیا برد که من بتوانم حساب کتاب زندگیم را راست و ریس کنم» (همان: ۱۸۹) جان بی بی به مجید وابسته است. با کوچک ترین مشکل مجید، آرام و قرار از او سلب می شود و تا مشکل او را حل نکند، از پا نمی نشیند. «دیدم اگر همین جور لب از لب وا نکنم، همه چیز را رک و راست نگویم، بنده خدا تا صبح خوابش نمی برد و پاک دق مرگ می شود. پاک وامانده بودم که چه کنم. اگر بروز می دادم که، مرا از مدرسه انداختند بیرون، اوایلا. می بایست خر بیارم و باقالی بار کنم. بی بی، آن موقع شب، شور و شیونی راه می انداخت که همه اهل محل خبردار می شدند، و اگر دندان روی جگر می گذاشتم، فکر و خیال های ناجور پدرش را در می آورد.

بی بی به قلیان پک می زد. هرهر اشک می ریخت و سر تکان می داد. خدا می داند که چه خیال هایی می کرد» (همان: ۴۲۷).

۶- بلوغ

شخصیت ساده و زودباور مجید که همیشه آرزوی جدی گرفته شدن و مهم بودن را دارد، در آخرین داستان به بار می نشیند. مجید هفده ساله به ده فراخوانده می شود تا به دفاع از حق خود بپردازد. چشم همه اهالی به نظر و درایت اوست. اما مجیدی که همیشه بار فقر را به دوش می کشید، در حالتی شاعرانه قراری می گیرد و از حق خود می گذرد و زمین خود را به پسرعموها واگذار می کند و بی بی را که انتظار دارد ثمره زحمات خود را بیابد و مجید را سربلند ببیند، مأیوس و مغموم به حال خود وامی گذارد.

«آمدیم لب رودخانه، تنها شدیم. نشستیم روی سنگی، کفش هام را کندم. پام را کردم تو آب. بی بی آن طرف تر نشست روی تخته سنگی. تو فکر بود: چیه تو فکری بی بی؟ تو فکر توام. تو فکر من؟ این حرف ها چی بود که زدی؟ گفتم، راحت شدم. بالاخره باید بدونن من کی ام و چی می خوام، دیگه پشت سرم حرف نزنن. دلم می خواست این جوری نشده بودی. من آرزوها داشتم. کاش این جوری نبود. چه جوری بودم، خوب بود؟ یه جور دیگه. مثل همه زرنگ و حواس جمع. زندگی تو این دنیا خیلی سخته. خیلی نگرانتم مجید» (همان: ۶۷۲).

نتیجه گیری

یافته های پژوهش نشان می دهد که: بیشتر مضامین داستان قصه های مجید از زندگی خود نویسنده به ویژه دوره کودکی او گرفته شده است. مضمون عمده و غالب در این داستان، عبارتند از: رنج های کودکی قهرمان داستان، رنج های عاطفی ناشی از بی مادری، فقر که مردم روزگار با آن دست به گریبان بوده اند، خشونت ها، فقر فرهنگی، پلیدی ها و روابط غلط بین انسان ها که

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

ریشه اقتصادی دارد. مجید در ژرف ساخت شخصیتی خویش، همان نویسنده است. او سال های کودکی خود را در دامان مادربزرگ می گذراند و مهم ترین فرد زندگی او، همان مادربزرگ است که جانشین مادر شده است. شخصیت داستان جایی که باید تشویق شود، تحقیر می شود و اجازه نمی دهند به اثبات وجود خود پردازد. با چنین رفتارهای نسنجیده ای است که او نمی تواند به هویتی مستقل و قابل قبول دست یابد.

فهرست منابع و مأخذ:

-حجوانی، مهدی. (۱۳۷۸)، «سرانجام بچه ها خدا را برمی گردانند»، پژوهش نامه ادبیات کودک و نوجوان، سال پنجم، پاییز، صص ۱۳-۲.

-سلاجقه، پروین. (۱۳۷۸)، از این باغ شرقی، نظریه های نقد شعر کودک و نوجوان. تهران: کانون پرورش فکری کودک و نوجوان.
-شاه آبادی، حمیدرضا. (۱۳۸۲)، مقدمه ای بر ادبیات کودک بحثی در شناخت مفهوم دوران کودکی، تهران، کانون پرورش فکری کودک و نوجوان.

-مرادی کرمانی، هوشنگ. (۱۳۹۰)، قصه های مجید. تهران: انتشارات معین.

-مهدیان، نیلوفر. (۱۳۸۴)، «صمدبهرنگی و مفهوم کودکی»، کتاب ماه کودک و نوجوان، مهر ۱۳۳-۱۳۸.